



رأپرت

قانونی و انسانی عمل میکند و قاضیانش در برابر قوه و قدرت مرئی و مشهود و قابل احترامی احساس مسئولیت میکنند، و چنین نیست که افراد را بی دلیل و مدرک کافی بگیرند و بی دلیل حبس کنند و بی دلیل به دیار عدم بفرستند هرگز بخود اجازه نمیدادند که اتباع جنایتکار خود را از چنگ حکومت ایران بدرآورند و «فضاوت کنسولی» را بر ما تحمیل کنند. پس این حرف که طرز عمل دستگاههای ما بخود ما مربوط میشود و خارجیان را در آن حق دخالتی نیست در قرن نوزدهم قابل قبول نبود چه رسد در قرن بیستم که بستگی و بیوستگی سرنوشت دولتها و ملتها بیکدیگر بدرجات افزون تر شده است و جز وحشیان ساکن در نواحی متروک و مهجور هیچ قومی نیست که شیوه تفکر و فضاوت سایر ملتها در راه و رسم زندگی سیاسی و اجتماعی او بی تاثیر باشد.

بگذارید قبل از اینکه دیگران عیبها و نقصهای ما را به صد اغراق و مبالغه و هیاهو و همههمه بازگو کنند خود ما به صداقت و انصاف و صراحت روایتگر آن باشیم و فراموش نکنید که وجود انتقاد و منتقد برای یک جامعه رو بکمال آنقدر ضروری و حیاتی است که اگر بفرض محال منتقد و مخالفی در سراسر زمین برای یک حکومت پیدا نشود از سنک و چسب دم که شده باید مدعی و معارضی برای آن حکومت خلق کرد.

ماجرائی که برای آقای آیت الله طالقانی و فرزندان او پیش آمد دنباله طبیعی و منطقی وقایعی بود که از مدتها پیش با تشدید عنصر خشونت در انقلاب ایران آغاز شد. حیرت من از کسانی است که تا همین چند وقت پیش اگر کسی از بعضی انحرافات مشهود در انقلاب انتقاد میکرد و سخت گیری بر روزنامهها را که مقدمه سخت گیری بر همه آزادیخواهان و همه مردم است تقبیح مینمود او را متهم به تفرقه اندازی و دوهمزنی و اخلاکگری در انقلاب میکردند و با برچسب منافق و مزاحم به طرد او میکوشیدند و حالا برآشفته و نگرانی و عاصی و عصبانسی از ماجرای اسفباری که برای یک مجاهد بزرگ و فرزندان او پیش آمده است همان حرفی را تکرار میکنند که بسیاری از دوستان آزادی مدتها پیش از وقوع این حادثه بامشاهده اولین خشونتها و فساوتها و اولین شکنیها و چشم غرهها و تسوپ و تشرها به تشویش و نگرانی از سرنوشت انقلاب برزبان و قلم راندند. خطر فاشیسم در اینست که غالباً هیچ سوء نیتی در پشت آن مخفی نیست! بسیاری از کسانی که به آزادی

آقایان باور کنید که انتقاد لازمه انقلاب است. انتقاد دلیلی است بر اینکه عصر انقلاب غیر از عصر تسلط استبداد و ارتجاع است و اندیشههایی که در روزگار سیطره طاغوت از ترس قدرتهای ابلیسی و دوزخی و از ترس حبس و شکنجه راکد و جامد مانده بود اکنون از حصارهای ضخیم سانسور و تفتیش بدرآمده و دمیدن و روئیدن و شکفتن را آغاز کرده است. انتقاد نشانه عشق و ارادت شما در حق حکومتی است که تبلور آرمانها و آرزوهای دیرینه مردم رنج دیده و محروم روزگار ماست. آنها که انقلاب و دولت انقلاب را دوست دارند، آنها که در نظام گذشته جز رنج و محرومیت و سرگشتگی روحی و ذهنی بهره ای نبرده اند و آنها که از تجدید قدرت توانگران فاسد و غارتیان و فاطعان طریق میترسند و صمیمانه خواهان تحکیم انقلاب هستند خدمت به انقلاب را در سکوت و مامشات و تعارف و مدهائنه نمی دانند بلکه وظیفه خود میدانند که در برابر ضعفها و نقصها خاموش نشینند و با صداقت و صراحتی که لازمه وجود هر انقلابی راستین است از هر خلل و خدشه ای که در کار انقلاب بظهور میرسد انتقاد کنند.

اگر دیگران میتوانند تحمل کنند که بعضی از ملل ترقیخواه جهان و بلندگویان و سخنگویان آنها انقلاب ما را بیاد تخطئه بگیرند و نظم کنونی را مولود اندیشههای ارتجاعی و قرون وسطانی قلمداد کنند ما چنین تحملی نداریم. این روش زبینه طاغوت بود که فقط در پیله تنگ مقاصد و منافع اهریمنی خویش و اتوان و انصارش میلولیدو به فضاوت دنیای متمدن و بانک غربی و غوغای ترقیخواهان جهان در اعتراض به مفسد و مظالم رژیم استبدادی ارجی نمی نهاد. نظام انقلابی باید هشیار باشد که در عصر کنونی توفیق و کامیابی هر حکومت تا حد قابل ملاحظه ای مشروط و موقوف به فضاوت افکار عمومی جهان در باب اعمال و افعال اوست خارجیها هنگامی خود را محق به دخالت در امور داخلی یک مملکت و تحریک و توطئه و تقنین برضد استقلال و آزادی یک ملت میدانند که در نظام داخلی آن مملکت عیب رفتوری ببینند و یا احساس کنند که ارکان حکومت و شئون حاکمه مستقر در آن مملکت از سلامت و اصالت کافی برخوردار نیست و سیری غیر طبیعی و بیمارگونه دارد. فراموش نکنید که حتی در قرن نوزدهم کایتولاسیون بدلیل فقدان یا ضعف مراجع قضائی ما در این دیار برقرار شد. خارجیان اگر مبداتستند که در این مملکت عدلیه ای هست که بر طبق اصول و موازین

آدرس مجله نگین: پهلوی کوچک عدل - تلفن ۶۴۶۴۷۹ تلفن مدیر ۶۵۲۷۰۷ اشتراک سالانه ۱۲۰۰ ریال
خواهشمند است وجه اشتراک را به حساب ۱۰۹۴ بانک ملی شعبه شکوه بنام مدیر مجله واریز کنید و فیش آنرا برای ما بفرستید

و حقوق مردم تجاوز میکنند و بردست و دهان مردم قفل میزنند و روزنامه‌ها را به بند میکشند و افراد را بدون محاکمه تنبیه و حبس و تبعید میکنند در پندار خودشان ایمان دارند که آنچه میکنند بفتح ملت و مملکت و حتی بشریت است! - از اینجاست که سخت‌گیری و زور و فشار و ضرب و شتم و شکنجه به اجزاء يك رسالت تبدیل میشود و مرتکبین آنها مثل سردمداران نظام طاغوتی خیال میکنند که هر چه میکنند در اجرا و تحقق يك رسالت است و رسالت دارند که بگیرند و به بندند و بزنند و فاتحه بی‌الحمد هم نخوانند، و بسیار طبیعی است که مردمی هم که هدف چنین ایلغار و تاخت و تازی هستند از ترس آنکه مبدا مخالفت آنها به مخالفت با يك رسالت مافوق بشری و اساطیری تعبیر شود دم‌فرو بندند و به تحمل و بردباری خاموش بشینند که :

باش تا خون ما همی ریزند

مابران دست و پنجه می‌نگریسم

اما خشونت هم مثل هر بیماری و ناهنجاری وقتی با مقاومتی روبرو نشود اوج میگیرد و در هر ظهوری شدیدتر و پررنگ‌تر میشود و سرانجام به آنجا میرسد که دوست را از دشمن باز نبرشناسد و همه را در کام قهر خود فرو می‌برد. یکماه پیش در يك افتراح که روزنامه کیهان در باره رفرا ندوم ترتیب داده بود بنده شرمندۀ نوشتم : «آنها که با تهدید و ارباب و تحریم مطبوعات در صدد خاموش کردن صدای نویسندگان برمیآیند باید بدانند که بر سر شاخ نشسته‌اند و بن می‌برند و خاموشی مطبوعات دیر یا زود همه افراد جامعه و از آن جمله خود آنها را دچار خاموشی و اختناق خواهد کرد.» (۱)

در همین مطلب آمده بود که «فقط چاپ مقالات مفرضانه با تحریکات بدخواهانه و مخالفت مسلحانه نیست که انقلاب را ضعیف میکند ... هر کس که بنام انقلاب ب مردم زور بگوید و بنام انقلاب دست به نوعی خفقان و سانسور و تفتیش افکار و عقاید بزند و بنام انقلاب نوعی خانجانی و ملول الطوائفی در داخل دولت ایجاد کند و بدون توجه به فلسفه انقلاب باعث ترویج روح دیکتاتوری با همه آثار و عوارض آن نظیر قدرت طلبی و فرصت طلبی و چاکر منشی و فردپرستی شود به حیثیت انقلاب لطمه زده است»

و گویی بایش بینی اوضاع و احوال امروز بود که در جای دیگر همان مطلب میخوانیم که : «همه کسانی که طالب تحکیم انقلاب و مقابله با ضد انقلاب هستند و نمیخواهند که زمیته برای اعاده استبداد یا تسلط يك حکومت فاشیستی آماده شود باید کاری کنند که از ایجاد هر نوع تداخل در قوای سیاسی و نظامی... و از هر نوع قدرت‌نمایی و حرکت خودسرانه‌ای که نشانه تعدد مراکز تصمیم‌گیری در حکومت ب مردم باشد اجتناب کنند و قوه‌ای مافوق یا مستقل از دولت بوجود نیاورند و گرنه خود بیش از هر کس باعث تشویق مردم و طغیان و یاغیگری بر ضد دولت خواهند شد»



این حرفها هیچکدام نه برضد انقلاب بود و نه بر ضد رهبران انقلاب، و تصور میکنم در بیان آنها نظری جز تأیید و تقویت دولت نداشته‌ام اما تعصب حاکم بر محیط بعدی است که بعضی‌ها آنرا به عننی بافی تعبیر کردند و بعضی دیگر به سکوت و بی‌اعتنایی از آن گذشتند و حالا آنچه عقل حکم میکند اینستکه وضع موجود شبیحی است از نابوسی که من از آن میترسیده‌ام. من اگر از طرز رفتار با بعضی از متهمان یا مجرمان و زندانیان رژیم انقلاب انتقاد کردم نه برای این بود که به انقلاب و قهر انقلابی معتقد نیستم و نه

برای اینست که چنان افرادی را بیگناه و معصوم و تالی سلمان و ابوذر میدانم . هیچکس از ظلم و شکنجه و فساد دفاع نمیکند و هیچکس خود را شريك جرم کسی نمیکند که از گناه او جزا رنج خفقان و خاموشی بهره‌ای نبرده‌است . سخن بر سر اینستکه بسیاری از این افرادی که شما محاکمه میکنید گناه بزرگشان این بود که ظلم را دیدند و خاموش ماندند ، و دیدند که چگونه بدیهی‌ترین و ابتدائی‌ترین حقوق انسانی به خصومت و کینه توی و خشم و قهر يك نظام جابر مسخ و مثله و نابود میشود و برنیاوردند، میگویم آنها اگر این کارها را کردند بد بودند . شما که مظهر خوبی و عدل و داد هستید چنان مکنید .

سخن اینستکه ظلمی که حتی در حق ظالم اعمال شود ظلم است و بدی هیچکس دلیل خوبی دیگری نمیشود . هیچ ستمی مجوز آن نیست که ستمی دیگر را حتی بقصد مجازات و جبران آن مرتکب شویم . و انقلابی‌ترین نظامات هم وقتی با مخالفان خود به ظلم و بیدادگری رفتار کند ، یا چنان رفتار کند که انعکاس آن به ظلم و بیدادگری تعبیر شود حیثیتی برای انقلاب باقی نمیماند . من اگر از خشونتی در رفتار با زندانیان انتقاد میکنم برای اینستکه خشونت قائل به حدی نیست و وقتی عادت دستگاهی و جماعتی بر این جاری شد که به خشونت و بیرحمی با مخالفان خود رفتار کند کار به آنجا خواهد رسید که با موافقان و دوستان و یایه‌گذاران نیز بهمین گونه رفتار خواهد کرد ، و کار به آنجا خواهد رسید که آیت‌الله طالقانی و فرزندان او نیز از خشم و خشونت دستگاه ایمن نخواهند بود، بدرفتاری با دوستان همیشه دلیل ظهور فاشیسم نیست بلکه گاه هست که حتی بدرفتاری با دشمنان میتواند مقدمه ظهور فاشیسم باشد و قبل از آنکه دوستان به تیغ بیداد و خصومت و کج‌تابی و قهر مراجع قدرت گرفتار شوند حق اینست که بیرحمی و قساوت و ناجوانمردی را حتی در مورد دشمنان خود نبخشانیم . من خود میدانم که هیچ چیز مضحک تر از این نیست که در شرائطی که ضرورت تغییر وضع چند صدساله یا هزار ساله در دستور روز قرار دارد از قانون و مواد قانونی سخن بگوئیم اما ظرفیت روحی يك انقلاب و قدرت و قابلیت رهبران آن تنها در تسلط و کامیابی و قهر و غلبه آنها بر دشمنان انقلاب نیست . اگر قرار باشد که حکومت آزادبخواهان انقلابی نیز نظیر نظام خودکامگان و طاغوتیان فقط متکی به زور و قدرت و خشونت و حبس و تبعید و اعدام باشد و حرف آخی از دهانه توپ و تفنگ بیرون بیاید و خلاء قدرت را فقط گفتارها و رفتارهای خشن سیاسی پر کنند فرقی بین استبداد و آزادی نیست. مردم اگر برضد نظام جابر طاغوتی قیام کردند و آن نظام آخی مورد نفرت خلق خدا بود از این جهت بود که طاغوت میخواست بقدرت ترس و استراتژی وحشت بردلها حکومت کند و مردم نه از سر ایمان بلکه از سر هول و هراس حبس و تبعید و شکنجه و مرگ اوامر و نواهی دولت ابدمدت را تمکین میکردند . طاغوت چیزی جز ظهور بیماری قدرت و سوء استفاده از قدرت نیست و سخن شاعر بیان صریح و ساده حقیقتی است که بشکلی گسترده‌تر در حیات سیاسی و اجتماعی بشر تکرار شده است که

تن چو شد بیمار داروجوت کرد

ورقوی شد مرترا طاغوت کرد

یا :

آن فرشته عقل چون هاروت شد

سحر آموز دو صد طاغوت شد

۱ - کیهان چهارشنبه ۲۲ اسفند

۲ - این اشعار را آقای انجوی بنقل از مثنوی مولوی برایم نقل کردند.

یعنی هر قدرتی سرانجام به ظهور طاغوتی منجر میشود و هر نظامی اگر میخواهد از چنین سرنوشتی اجتناب کند باید روشهایی را که نظام اهریمن برای تثبیت و تحکیم قدرت خود بکار میگرفت منسوخ کند. هدف انقلاب ما هر چند عالی و انسانی باشد ولسی شیوههای ضد انسانی و ضد اخلاقی چه خواهیم و چه نخواهیم دیر یا زود این انقلاب را به تباهی خواهد کشاند و ماجرائی که بر آیتاله طالقانی و فرزندان او رفت نمونه‌ای دیگر از نتیجه فحری و طبیعی شیوه‌های نادرست است. بر هدهدهای درست‌انتر میگذارد و حتی مبشران و مبلغان هدهدهای درست را به خشونت خویش آزرده میکند.

انقلاب اگر فقط بزور اسلحه بخواید حرف خود را بکسی بنشانند و مدعیان و مخالفان را تنها با خشم و خشونت و اعمال قوه قهریه از میدان بدر کند بمحض اینکه عامل زور از صحنه حذف شود همه چیز بحال اول برمیگردد و ضد انقلاب دوباره سر بلند می‌کند. پس نظام انقلاب باید در عین پیوند با قاطعیت و هشیاری و استواری و فساد ناپذیری به معنوتی هم که محرم آن انقلاب بوده است متکی باشد و بخصوص انقلاب ایران از آنجا که رکن دین و نیروهای دینی تشکیل میدهد اتکاء به اصول انسانی و اخلاقی و رفیق‌ترین و گرم‌ترین عواطف بشری هرگز نباید در جریان رشد و تکامل آن مورد انکار و بی‌اعتنایی قرار گیرد.

نظامی که نظیر شاهنشاهی فقط با معدوم کردن انسانها به هموار کردن راه قدرت میپردازد عملاً نشان میدهد که از اصلاح تربیت و افتخار انسانها عاجز است و من نمیتوانم قبول کنم که نظاماتی که باین و معنوت ما پیوندی ندارند قادر به ایجاد تغییر و تحول در روحیه و طبیعت آدمی باشند ولی حکومتی که به معنویت ناس و خالص یک مذهب انقلابی متکی است چنین تغییری را نتواند تمهید کند.

تصور میکنم همه سخنان من تکرار ناقص همان واقعیتی باشد که مجاهد بزرگوار - حضرت آیتاله طالقانی در روز افتتاح مجدد شهربانی درباره گناهکاران رژیم سابق در بیان بلیغ و فصیح و پراشادت و شهامتی که برآزنده وجود آرزنده‌ای چون ایشان است ادا کردند ... جان کلام ایشان این بود که جز آنها که در نظام سابق جان خود را در راه مبارزه با استبداد از دست دادند تقریباً همه افراد کم و بیش در ایجاد آن نظم نامیمون سهیم و شریک بودند. اینکه همه ما بی‌ایم و نظیر حضرت طالقانی به نقش و سهمی که در نظم گذشته داشته‌ایم اعتراف کنیم چشمداشت بیهوده‌ای است اما لااقل میتوانیم در محکوم کردن دیگران از حد انصاف و عدالت فراتر نرویم و از یاد نبریم که در آن جهنمی که هرکس از جان خود بیمناک بود در حضور چنان قدرتی که هنوز افرادی نظیر روسای دادگاههای انقلابی بملاحظه وجود آنها و امکان ارتکاب اعمال انتقام جویانه‌ای از جانب آنها حتی در چنین روزهایی که استبداد مقهور قدرت انقلاب شده است نام و نشان خود و تصویر خود را از مردم پوشیده میدارند این ایراد که چرا افرادی در گذشته و در بحبوحه قدرت طاغوت از آن دستگاه دوزخی تبعیت کرده‌اند چندان با عدالت و انصاف تطبیق نمیکند.

«ادگار اسنو» روزنامه نگار مشهور آمریکائی که مائوتسه تونک او را «دوست مردم چین» لقب داده بود در کتاب «چین سرخ» نقل میکند که در يك ضیافت کوچک که رهبران چین سرخ در بکن با افتخار او برپا کرده بودند «بامرد کوچک لاغر اندامی که با چشمان بی مژه‌اش از پشت عینک دور فلزی به من لبخند میزد» روبرو شدم. «ظاهر او آنقدر ساده و مندرس بود که اگر يك

لیوان مشروب در دستی و يك ساندویچ به دست دیگر نداشت من بی‌شک او را جزء مدعوین بحساب نمی‌آوردم.

اسنو میگوید از او پرسیدم شما چه کاره‌اید؟ و مرد جواب داد که در باغ گیاه شناسی فرهنگستان چین در بخش گل‌های مناطق حاره کار میکنم.

اسنو در ابتدا تصور میکند که او يك گل‌شناس است و لابد در چین قبل از انقلاب هم شغلش همین بوده است ولی مرد میگوید: من کسی هستم که جنایاتم موجب مرگ میلیونها نفر شده است و می‌باید برای این جنایات محکوم بمردم میشدم ولی با وجود این سابقه بمن کاری در باغ گیاه شناسی فرهنگستان رجوع کرده‌اند و این فرصت را بمن داده‌اند که با پیشیمانی از گذشته نتکنیم در ساختمان سوسیالیزم کشورم خدمت کنم.

اسنو میگوید ا ز او پرسیدم مگر شما در گذشته چه کاره بوده‌اید.

و او جواب داد من امپراطور سابق منچو هستم! (۱)

خوب، کسی نمیگوید افرادی را که در حد امپراطور سابق منچو در نظام طاغوتی شغل و منصبی داشته‌اند بیخشانید و به گل‌کاری بگمارید. از جلاد و آدمکش هیچکس دفاع نمی‌کند و کسانی که جوانان ما را در زندانها به بیرحمی و قساوت کشتند و به هیچ اندیشه آزادیخواهانه مجال رشد و حرکت ندادند و در سکوت و آرامش و گورستان رستاخیزی به غارت و تاراج منابع ملی پرداختند سزائی جز مرگ ندارند. اما افراد بسیاری نیز هستند که در آن رژیم شاغل منصبی بوده‌اند و گناهی بزرگ، یا چندان گناهی که مستحق مجازات مرگ باشد مرتکب نشده‌اند. سخن اینست که همه صاحبان مشاغل گذشته رانمی‌توان به يك چوب راند و کرامت انقلاب میتواند در این باشد که استعداد و قابلیت بالقوه بسیاری از این افراد را در خدمت حکومت انقلابی و مقاصد انقلابی بکار گیرد و در عین حال توانایی و قدرت خود را به ایجاد تغییر و تحول نهاد انسانها عملاً اثبات کند.

من میدانم که خشونت و شدت عمل جزعاً بتجزای هر انقلابی است و بلکه میتوان گفت که بدون اینها هیچ انقلابی نیست و بهمین دلیل است که اعتراض به خشونت دادگاههای انقلابی غالباً با اعتراض به خود انقلاب اشتباه میشود. یادم نمیرود که قبل از انقلاب روزی در مجمعی که چند تن از قانون‌دانها و حقوق‌دانهای تراز اول مملکت در آن حضور داشتند نشسته بودم و سخن از متهمان رژیم شاه میرفت که از زمان از هاری در حبس افتاده بودند. من متوجه بودم و میدیدم که هر نظری که در باب نحوه مجازات قانونی این متهمان طرح میشد به بن بست می‌خورد و هر پیشنهاد قانونی بانوعی ایراد قانونی‌تر برخورد میکرد. عاقبت یکی از حضار با لحنی میان شوخی و جدی گفت تنها راهش اینست که مردم بریزند و آنها را بکشند و قال قضیه را بکنند! - یعنی آخر الدواء همه دردها و باطل السحر همه این حرفها انقلاب است و جای حرف نیست که وقتی انقلاب از در وارد شود قانون از پنجره فرار میکند و علی‌الظاهر و بنابه فرار و قاعده‌ای که از تاریخ آموخته‌ایم چیزی از این مضحک‌تر نیست که در انقلاب بدنبال قانون بگردیم و درصدد تطبیق انقلاب با مواد قانونی برآئیم * این واقعیت را خود آن غربی‌هائی که به خشونت دادگاههای انقلابی ما اعتراض میکنند بهتر از ما میدانند اما چرا باز صدا به صدا میدهند و انقلاب ایران را متهم به قساوت قرون وسطائی می‌کنند؟ جواب ساده و بی‌دردسر قضیه اینست که همه آنها را متهم به توگری شاه بکنیم و گمان ملامت بکشیم که حضرات چون منافع استعماری خود را در ایران از

دست داده‌اند و خوان یغمائی دیگر وجود ندارد که حضرات بتوانند مانده‌های آنرا به نیش بکشند دست به تخطئه انقلاب ایران زده‌اند اما خود ما میدانیم که این حرف‌ها در مورد بسیاری از محافل ارتجاعی غرب صادق باشد در مورد سازمانهایی نظیر «عفو بین‌المللی» یا «دفاع از حقوق بشر» صادق نیست. یک - وقت بود که همه ما خودمان را گول میزدیم و حقیقت‌روشن و واضح و جلی را از ترس ضرب و شتم و شکنجه ساواک انکار می‌کردیم. آنموقع فرار چنین بود که همه بهم دروغ بگوئیم و دستگاه ظلم و بیداد را در کج‌روی و کج‌تابی خود آزاد بگذاریم که:

چندین چراغ دارد و بیراه می‌رود

بگذار بیفتد و بیند سزای خویش

اما حالا که عصر دروغ و تزویر بسر رسیده و نور راستی و آزادی و آزادگی و ظهور نجات بخش عدل اسلامی زندگی ما را روشن کرده است راه درست اینست که هیچ‌سخنی را در نهانخانه دل عقده نکنیم و عقیده و اندیشه خود را صاف و صریح و بی‌پرده در راه خدمت به همان مردمی که انقلاب بخاطر رهائی و دستگیری و صیانت حقوق آنها بر پا شده از خامه‌به‌نامه بیاوریم. این عادلانه نیست که تا وقتی که دستمان از قدرت کوتاه است و محتاج کمک و همراهی رادبوها و مطبوعات و آژانس‌های غربی هستیم هیچ ایرادی به هویت و ماهیت آنها نداشته باشیم و حتی استفاده از بی بی سی را هم برای تبلیغ مقاصد خود جایز بدانیم اما بجز این انقلاب بسر منزل مقصود رسید و دشمن غدار و قهار بمدهمه نیروهای مساعد داخلی و خارجی از اریکه قدرت بزیر آمد یکباره بر همدستان دیروزی پشت کنیم و همه محافل و مجامع غربی و حتی آن سازمانهایی را که در زمان دیکتاتوری شاه بزرگترین یارویاور آزادیخواهان ایران بودند و دفاع و مراقبت دائم آنها از حقوق بشری و آزادیهای انسانی بزرگترین لظمت را به رژیم شاه وارد کرد بباد تهمت و ناسزا بگیریم. این واقعیت را باید قبول کنیم که روش سازمانهای جهانی مسئول ترقیات حقوق و آزادیهای بشر چیزی شبیه روش پزشکی در قبال مسئله بیماری ها و عوامل مضر به سلامت و بهداشت آدمی است. پزشکی گاری به مذهب و مسلک بیمار خود ندارد و همچنین نوع حوادثی که به ظهور و بروز بیماری منجر شده در کیفیت معالجه او منشاء اثری نمیتواند بود. برای پزشکی فقط مسئله سلامت بیمار مهم است و وظیفه انسانی اوست که هر جا با بیماری و آزرده‌گی و عوامل و عناصر مضر به سلامت آدمی برخورد کرد به چاره‌جویی و علاج و مقابله برخیزد. برای مجامع جهانی ترقیخواهی هم که امروز مسئول دفاع از حقوق بشر هستند این مسئله که در رفتار یک دولت با مخالفان و مدعیان خود حق بجانب کدامین جناح است تأثیری در راه و روش آنها ندارد. آنها وظیفه خود می‌دانند که هر جا با تعرض و تجاوزی به حقوق انسانی روبرو شدند و هر جا حکومتی در رفتار با زیر دستان خود به خشونت‌های شدت عملی مغایر با اصول انسانی دست یازند به اعتراض برخیزند. کما اینکه در تمام دورانی که بهترین فرزندان این سرزمین در بیدادگاه‌های ساواک زیر ظلم و شکنجه جان تسلیم می‌کردند و تسلیم نمیشدند اگر صدائی در خارج از ایران بر ضد این مظالم بلند می‌شد تصادفاً نه از کشورهای شرق، بلکه از کشورهای غربی و همین محافل و مجامع حقوقی بود و تا آنجا که ما دیدیم - و تجربه شخصی بعضی از اعضاء مبارز دولت کتونی نیز قطعاً تأیید می‌کند - راه و روش آنها به غرض و مرضی هم مبتنی نبود که فعل و انفعالات مادی بتواند چند و چون آنرا تعیین کند. اگر چنین نبود نظام استبدادی که پول کافی برای خرید آدم‌ها در اختیار داشت به آسانی میتوانست آنها را در خدمت مقاصد خویش بسیج

کند و بانک اعتراضشان را با طنین پر طعنه سکه‌های شاه‌نشان خاموش سازد. بجای تحقیر و تخطئه چنین مجامعی یسا برخاست و اعتراض به آنها صحیح‌تر آنست که با دلیل و منطق و مدرک‌زنده و زباندار در مقام قانع کردن آنها برآئیم و در حد امکان نیز توصیه‌ها و تذکرات آنها را در زمینه رعایت حقوق انسانی افراد در زندانها و محاکم سیاسی و غیر سیاسی بکار ببندیم. نباید فراموش کرد که توفیق یک انقلاب در عصر ما تنها منوط به همراهی و تأیید افکار عمومی در داخل مملکت نیست و چنین شرطی اگر هم لازم باشد کافی نیست. تأیید جهانی یک انقلاب از سوی سایر ملت‌های زنده و ترقیخواه نیز شرط خطیر دیگری است که انکار و نادیده گرفتن آن جز این‌که به انزوای انقلاب ما منجر شود و نظام کتونی ایران را به‌گونه رژیم سابق کامبوج و رژیم سابق اوگاندا بعنوان مظهری از قساوت و بیرحمی و خشونت سیاسی به جهانیان معرفی کند نمره دیگری نخواهد داشت.



ماه پیش به توفیق بدون دلیل آقای امیرانی اعتراض کردیم این ماه معلوم شد که اعتراض ما اصلاً مخاطب نداشته است چون بقرار گفته رئیس محترم کمیته مرکزی معلوم نیست امیرانی توسط چه گروهی توفیق شده که هر چه می‌کردند او را پیدا نمی‌کنند. (کیهان یکشنبه ۲۶ فروردین) بر توفیق مرموز مدیر خواندنیها توفیق چند تنی دیگر از نویسندگان و از آن جمله دکتر مهدی سمسار نیز مزید شده است که صرفنظر از روابط صنفی از لحاظ انسانی نیز جای اعتراض دارد. من سردبیری سمسار را در روزنامه رستاخیز توجیه نمی‌کنم ولی میتوانم این شهادت را بدهم که سمسار در مدتی که سردبیری کیهان را بعهده داشت و لاف در طول آن مدتی که منم بعنوان یک نویسنده غیر موظف گاهگاهی در کیهان قلم می‌زدم زمینه مساعدی برای نشر و انعکاس حقائق - بطور نسبی - فراهم کرد و مقالات بسیاری را در انتقاد از کار دستگاه‌ها با مسئولیت خود بچاپ رساند. من توقع دارم سایر نویسندگانی که در آن زمان با کیهان همکاری داشتند و سابقه مقالات ایشان قطعاً هنوز در آرشیو کیهان باقی است و اکنون نیز وجود آنها در صفا اول انقلاب مایه دلگرمی آزادیخواهان است در این مورد ساکت ننشینند و حداقل گواهی بدهند که وجود سمسار تا چه حد در نشر و نفوذ آثار مردمی آنها مؤثر بوده است. در آن دوره‌ای که قدرت ساواک با تمامی خوف و مهابت بر سر مطبوعات سایه افکنده بود مقالات بسیاری در کیهان بچاپ رسید که به تلویح و کنایه و تعریف و نگاه با کمال ظرافت افشاگر تخلفات دستگاه بود و خودی‌ها اثر با توطئه سکوت از این ریزه‌کاری‌ها می‌گذشتند در عوض غریبه‌ها حق مطالب را ادا میکردند و نویسندگانی نظیر «اریک رولو» در همان زمان به تقدیر و ستایش از نویسندگانی که علی‌رغم زور و فشار عصر سانسور در ایران بازبان اشاره و کنایه به بیان حقایق می‌پرداختند در لوموند نوشت که مطبوعات ایران در مقابل با سانسور روشی بدیعی اختیار کرده‌اند و با استفاده از مثل و مثل و آیات قرآنی از معایب و مظالم انتقاد می‌کنند.

غرض تذکر نقش یک همکار بود من نمی‌دانم سمسار چه کرده است و آرزوی اینست که لاف معلوم باشد که او در کجا و بچه دلیل در حبس و بنداست و هر چه زودتر نیز به لطف عدل اسلامی آزاد شوند البته با این امید که نه او و نه هیچیک از نویسندگان مطبوعات با دستگاه‌های ضد انسانی و عاملین کشتار و حبس و تفتیش عقاید همکاری نکرده باشند و در آینده هم هرگز نکنند.

* به شرط آنکه وقتی سخن از حزب بده‌بیمان می‌آید، بجای توسل به منطق که بهترین وسیله مقابله با آنهاست به ارتجاعی ترین قوانینی که مخلوق رژیم است که خودمان الفاء آنرا اعلام کرده‌ایم متوسل نشویم.